

که دو نفر نشان جمهور یخواه و دو نفر دموکرات هستند. بعد آن دو نفر جمهور یخواه در نیمه نهایی حزب خود شرکت می کنند، دو نفر دموکرات هم همین طور.
آخر سر فقط دو نفر به فینال می رسند.
من دور گذشته یادم است وقتی ترامپ می خواست رئیس جمهور شود خانم کلینتون با آقای سندرز بالا آمدند. روزهای آخر آقای سندرز در رقابت درون حزبی و نظر سنجی ها عقب ماند و خانم کلینتون نامزد شد. درست به خاطر دارم برنی سندرز بُق کرد و یک هفته ای در سکوت بود. انگار می خواست جرزنی کند اما بعد از یک هفته خیلی محکم و قاطع آمد بیاینه داد که نامزد حزب و انتخابات خانم کلینتون است.

یعنی یابیند بودن به فر هنگ تحزب.

چرا ما نمی توانیم به کنش سیاسی درست و دامنه‌دار برسیم؟ روشن است چون عده زیادی از کنشگران سیاسی منافع حزب را می خواهند اما نمی خواهند هزینه‌هایش را پرداخت کنند. همین نماینده‌هایی که در مجلس حضور دارند - من نمی خواهم خدای نکرده توهین کنم.

د

ما در نیروهای مسلح پذیرفته ایم که اگر کسی بخواهد سردار شود، باید مراتب را طی کند و ستوان، سروان، سرگرد و سرهنگ شود و اگر خیلی کار درخشانی کرد سردار یا امیر باشد. بنده معتقدم مجلس جای ۲۹۰ نفر سردار حکمرانی است. برخی از این دوستانی که در مجلس هستند بسیار آدم‌های خوب و متدینی‌اند، اما از نظر حکمرانی سرگروه‌بان یا ستوانند. حزب است که سردارها را تربیت می‌کند

میزان شرکت مردم در انتخابات با میزان مشروعیت نظام سیاسی کشور در ارتباط است. وقتی مشارکت ۴۸درصد می شود، یعنی ۵۲درصد مشکل دارند. حالا هر کسی یک‌طور. یکی از نظر معیشت عصبانی است و یکی یازنشسته است و حقوق اندکی می‌گیرد. یکی از اینکه می‌بندد فرزندش هنوز کار درست و حسابی ندارد، یکی زندانی دارد، یکی ممکن است صلاحیت نامزد مورد علاقه‌اش تأیید نشده باشد و قس علی هذا، ما باید به این شاخس‌ها توجه کنیم. من مثالی می‌زنم. وقتی بیماری به مرکز درمانی مراجعه می‌کند، پزشک، کارکرد او سه ناهج را معاینه می‌کند: قلب، مغز و نبض. استدلال او این است که اگر سیستم مغزی و قلبی سالم باشد، می‌توان سراغ اندام‌های دیگر رفت که مثلاً بینیم بیمار فشار و چربی دارد، اما وقتی مغز آسیب‌دیده باشد پزشک به اندام‌های دیگر توجهی نشان نمی‌دهد، چون فایده‌ای هم ندارد؛ اینها عضو حیاتی و اصلی هستند. این مثال را زدیم که بگوییم مشارکت در کشور ما عنصر اساسی است و

چطور می‌شود در قانون اساسی تجدیدنظر کرد، هم فرآیندش را گفته است و هم اینکه چطور می‌شود قانون اساسی را اصلاح کرد. البته دو سه نکته در این باره وجود دارد. اولاً بیان کرده اصولی را که متضمن جمهوریت و اسلامیت نظام است نمی‌شود تجدیدنظر کرد، یعنی اصولی که ضامن جمهوریت و اسلامیت است غیر قابل تغییر است.

من مثال می‌زنم. ما نمی‌توانیم قانون اساسی را اصلاح کنیم و بگوییم مجلس نمی‌خواهیم اما می‌توانیم قانون اساسی را اصلاح کنیم و بگوییم ما به جای یک مجلس، دو مجلس می‌خواهیم. یا بگوییم مجلس به جای آنکه یک دوره چهار ساله باشد، شش ساله باشد. این اشکال ندارد. ما نمی‌توانیم قانون اساسی را اصلاح کنیم و بگوییم شورای نگهبان را نمی‌خواهیم. یا خدای نکرده بگوییم اصل ۱۱۰ ولایت فقیه را نمی‌خواهیم. نه! این اصل متضمن حفظ اسلامیت نظام است و قابل تغییر نیست اما می‌توانیم بگوییم شورای نگهبان عوض

د

رئیس‌جمهور ما به فکر چهار سال و هشت سال است؛ نماینده به فکر چهار سال، اما حزب –حزبی که می‌خواهد ۵۰سال در قدرت بماند –باید به فکر کارهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت هم باشد. حزب باید به فکر نان شب امروز مردم باشد، به فکر ساخت‌وسازهای پنج سال بعد و به فکر ۴۰سال دیگر. این را به جد بگوییم که در میان مسئولان جز رهبری هیچ‌کس به فکر ۴۰سال بعد نیست، اما حزب واقعی و جریان‌ساز می‌تواند این کار را انجام دهد

اینکه شش فقیه داشته باشد هشت فقیه داشته باشد یا علاوه بر فقیه و حقوقدان مثلاً دو جامعه‌شناس هم در ترکیب شورای نگهبان باشد، ولی نمی‌توانیم بگوییم شورای نگهبان نمی‌خواهیم. پس اصل ۱۷۷ قانون اساسی مسیر اصلاح را مشخص کرده است. شروع مسیر اصلاح هم دست رهبری است. رهبری که تشخیص می‌دهد الان نیاز است که قانون اساسی اصلاح شود.

از کجا به این نتیجه می‌رسید؟

از تجربه‌یستی این همه سال. بالاخره من ۲۸ سال در مجلس بودم، ۲۸سال یعنی دوره خدمتی کامل یک انسان. من می‌گویم این مجلس بسیار متدین و خوب است اما با این همه این مجلس خاستگاه منطقی‌ای دارد نه ملی.

مثال عینی می‌زنید؟

فرض کنید در اصفهان مردم بیرون می‌ریزند و می‌گویند چرا زاینده‌رود آب ندارد. من نمی‌خواهم در این باره اظهارنظر کارشناسی کنم اما فرض کنید منافع ملی ما ایجاب می‌کند که زاینده‌رود فلان مدت در سال آب داشته باشد، از طرفی نماینده اصفهان جرئت می‌کند چنین که منافع ملی اقتضا می‌کند که زاینده‌رود کسری از سال آب داشته باشد اما سؤال من این است: آیا نماینده اصفهان جرئت می‌کند چنین سخنی را در اصفهان بزند؟ اگر بزنند مردم با انگه کفش از او پذیرایی نمی‌کنند؟! می‌خواهم بگویم با این شکل و ساختار نمایندگی که اکنون در کشور اجزا می‌شود. نماینده اصفهان یا هر شهر دیگری بیشتر از نماینده منطقه نیست.

و آنجا که میان مصالح منطقه‌ای و ملی تعارض می‌افتد…
مسلم است اگر یک جایی منافع ملی با منافع منطقه‌ای قومی و صنفی در تضاد قرار بگیرد این نماینده مجبور است منافع ملی را قربانی کند

در واقع شما می‌گویید، مسئله تان بحث شخص نیست، ای بسا نماینده فلان شهر بسیار اخلاق مدار و متخصص هم باشد، اما او در ساختاری قرار می‌گیرد که خواه ناخواه به این سمت هل داده می‌شود.

دقیقاً و به همین دلیل است که کسری از منافع ملی ما در مجلس و دولت متولی ندارد.

چگونه می‌شود این ساختار را تغییر داد؟

با کشور دو مجلسی و انتخابات حزبی. اگر شما دقت کنید می‌بینید مجالس و دولت‌های ما از هم منفصل هستند. وقتی رئیس‌جمهوری سر کار می‌آید وظیفه اول خود می‌داند که پروژه‌ها و رویکردهای رئیس‌جمهوری قبلی را کند کند و کنار بگذارد. دوره دوم ریاست جمهوری می‌کند که راه‌هایی می‌آید که قرار است رئیس‌جمهور بعدی نباید کنار بگذارد.
خب این همه خسران و زبانی که در حال حاضر متحمل می‌شویم به خاطر این است که نهادهای ما از جمله دولت‌ها از هم منفصل هستند، در حالی که دولت‌های ما باید ادامه‌دهنده و تکمیل کننده راه همدگر باشند. ما وقتی به تجربه کشورهای صاحب حزب نگاه می‌کنیم، می‌بینید مثلاً حزب جمهوری‌خواه و دموکرات سر مالیات چند درصد با هم اختلاف دارند، اینطور نیست نگاه آنها به اجرای سیاست‌های اقتصادی یا سیاسی و نظایر آن صفر و صدی باشد و مثلاً یک حزب بگوید من اصلاح‌ناپور نمی‌خواهم و دیگری بگوید ۵۰ درصد مالیات می‌خواهم. تغییرات اصلاً و هیچ‌راشکن نیست، یکی می‌گوید من به اقتدار آمریکا بیشتر توجه دارم دیگری می‌گوید من به رفاه مردم توجه بیشتری نشان می‌دهم اما در ایران این‌ها به خاطر فقدان کنش حزبی وجود ندارد. در ایران یک دولت می‌آید، می‌گوید من پاره‌انه نقدی می‌دهم، دوره بعد دولت آقای روحانی می‌گوید اصلاً ششما بیخود کردید پاره‌انه دادید، پاره‌انه دادن غلط است. دولت آقای احمدی‌نژاد می‌آید می‌گوید دولت آقای هاشمی هیچ کاری انجام نداد، بنابراین تمام بنیان‌ها، روش‌ها و رویکردها باید تغییر کند، در حالی که آقای هاشمی – خدا رحمتش کند- کشور را بعد از جنگ بازسازی کرد. من البته نمی‌گویم حاشیه و اشکالی نداشته است، اما همین کارنامه ۴۰ ساله انقلاب از رهگذر فعالیت دولت‌های دفاع حیات، سازندگی، اصلاحات، دولت آقای روحانی و آقای رئیسی شکل گرفته است، در این میان قطعاً مجالس هم زحمت کشیده‌اند، اما وقتی ما آن اتصال رویکردها را نمی‌بینیم همین مسئولان، فضایی را به وجود می‌آورند و می‌گویند دوره‌های قبلی هیچ کاری برای انجام نکرده‌اند، من آمده‌ام که فلان و فلان کنم.

و برای اینکه اتصال ایجاد نشود…

چاره در تحزب است. رئیس‌جمهور ما به فکر چهار سال و هشت سال است؛ نماینده به فکر چهار سال، اما حزب –حزبی که می‌خواهد ۵۰سال در قدرت بماند -باید به فکر کارهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت هم باشد. حزب باید به فکر نان شب امروز مردم باشد، به فکر ساخت‌وسازهای پنج سال بعد و به فکر ۴۰سال دیگر. این را به جد بگوییم که در میان مسئولان زائدی هم کس به فکر ۴۰سال بعد نیست، اما حزب واقعی و جریان‌ساز می‌تواند این کار را انجام دهد، چون هم برای پنج سال برنامه دارد و هم برای ۳۰سال، در حالی که

بسیاری از آنها آدم‌های متدین و فقهیمی هستند – اما این افراد وقتی وارد مجلس می‌شوند اولین کاری که می‌کنند این است که به همان نردبانی لگد می‌زنند که با آن بالا آمده‌اند.

مثال عینی می‌زنید؟

در مجلس همه اصلاح‌طلبان برنده انتخابات مجلس شدند. ۱۵۰ نفر از حزب اصلاح‌طلبان وارد مجلس شدند و بعد آقای عارف در مجلس برای پست ریاست نامزد شد اما بیشتر از ۱۰۴ رأی نیآورد. آن موقع سؤال این بود که پس آن چهل و اندی نفر کجا هستند. افرادی که زیر پرچم اصلاح‌طلبان وارد مجلس شدند اما به عارف رأی ندادند. **خب لابد تشخیص آنها این بود که آقای لاریجانی قوی‌تر از آقای عارف است.**

بله، اما ضابطه حزبی می‌گوید شما که با برند اصلاح‌طلبی وارد مجلس شده‌اید باید به نامزد اصلاح‌طلب‌ها رأی دهید. در دوره‌های مختلف فرآکسیون‌هایی که در مجلس تشکیل می‌شود ژله‌ای است. ما نمی‌دانیم بالاخره چند نفر در این طرف می‌گنجند و چند نفر آن طرف، اشکال این جاست.

چرا به این داستان تلّون یا به قول خودتان رفتار ژله‌ای از منظر اخلاق نگاه نمی‌کنید؟

نه، به مسائل اخلاقی ترجمه نکنید. ما درباره یک فرهنگ صحبت می‌کنیم که هنوز در جریان‌های سیاسی ما نهادینه نشده است. این رویکردها ژله‌ای است و در واقع از یک آشفتگی رویکرد خبری می‌دهد.

در چه صورتی از این رفتارهای ژله‌ای در عرصه سیاسی بیرون می‌آییم؟

هر وقت که این چرخش‌ها برای فعال سیاسی هزینه واقعی داشته باشد ما می‌توانیم از این گرداب بیرون بیاییم.

چرا این رفتارهای ژله‌ای هزینه ندارد؟

اشاره کردم، ما ضابطه حزبی نداریم. ما در قانون اساسی مان داریم که همه مردم می‌توانند عضو حزب شوند و هیچ فردی نمی‌تواند کسی را از این حق محروم کند، اما انتخابات در کشور ما حزبی نیست؛ در واقع نظام انتخاباتی ما باید حزبی شود. دلیل دیگر هم این است که ما در دانشگاه، دانشمند و عالم پرورش می‌دهیم، اما هیچ دانشگاهی نمی‌تواند حکمران خوب پرورش بدهد.

تجربه سیاسی شما در این باره چه می‌گوید؟

من هفت دوره در مجلس بودم و الان هم اخبار و رویدادهای مجلس را تعقیب می‌کنم. وقتی انتخابات حزبی نباشد یک دوره انتخابات برگزار می‌شود؛ پنج پزشک و ۱۰ مهندس وارد مجلس می‌شوند، دوره بعد دوباره انتخابات می‌شود و ۵۰ پزشک و مهندس وارد مجلس می‌شوند، چون جایی نیست که اینها را هماهنگ کنند، کاملاً اتفاقی است. یکدفعه پنج پزشک و مهندس وارد مجلس می‌شود، دفعه دیگر ۵۰پزشک و مهندس. همه این چهره‌ها عالم و دانشمند هستند، نماینده ما فوق تخصص جراحی قلب دار یا ارتوپد یا آنکولوژی خوانده است یا مهندسی.

و شما این را ایراد می‌دانید.

مجلس به جراح قلب، ارتوپد و فلان مهندس نیاز ندارد، ما در مجلس به افرادی نیاز داریم که بتوانند اقتصاد سلامت کشور را بیل گذاری صنعت را مدیریت کنند. ما N تومان منابع مالی داریم و می‌خواهیم این بودجه را خرج سلامت کشور کنیم. سؤال این است این منابع را چطور هزینه کنیم؟ برخی از این پزشکان فوق تخصص را که نگاه می‌کنید، می‌بینید ۳۵۰ واحد درس خوانده‌اند، اما این نماینده آیا دو واحد اقتصاد خوانده است؟ چهار واحد مدیریت خوانده است؟ نخوانده است. اصلاً حکمرانی بلد نیست، تقصیری هم ندارد. اینها اشکالات بنیادی است، اما اگر حزب باشد، جایی است که می‌تواند

د

این همه خسران و زبانی که در حال حاضر متحمل می‌شویم به خاطر این است که نهادهای ما از جمله دولت‌ها از هم منفصل هستند، در حالی که دولت‌های ما باید ادامه‌دهنده و تکمیل کننده راه همدگر باشند. شما وقتی به تجربه کشورهای صاحب حزب نگاه می‌کنید، می‌بینید مثلاً حزب جمهوری‌خواه و دموکرات سرس مالیات چند درصد با هم اختلاف دارند، اینطور نیست نگاه آنها به اجرای سیاست‌های اقتصادی یا سیاسی و نظایر آن صفر و صدی باشد

حکمران خوب و کیفی تربیت کند.

ما در نیروهای مسلح پذیرفته‌ایم که اگر کسی بخواهد سردار شود، باید مراتب را طی کند و ستوان، سروان، سرگرد و سرهنگ شود و اگر خیلی کار درخشانی کرد سردار یا امیر باشد. بنده معتقدم مجلس جای ۲۹۰ نفر سردار حکمرانی است. برخی از این دوستانی که در مجلس هستند بسیار آدم‌های خوب و متدینی‌اند، اما از نظر حکمرانی سرگروه‌بان یا ستوانند. حزب است که سردارها را تربیت می‌کند.

بزرگ‌ترین بحران برای یک نظام سیاسی از چه ناحیه‌ای می‌تواند اتفاق بیفتد؟

مشارکت برای ما مهم است، اما متأسفانه ما در انتخابات اخیر به قول کارشناسان هوشناسی، رکورد کمیته را زدیم.
خب این بد است چون



د

ما ضابطه حزبی نداریم. ما در قانون اساسی مان داریم که همه مردم می‌توانند عضو حزب شوند و هیچ فردی نمی‌تواند کسی را از این حق محروم کند، اما انتخابات در کشور ما حزبی نیست؛ در واقع نظام انتخاباتی ما باید حزبی شود. دلیل دیگر هم این است که ما در دانشگاه، دانشمند و عالم پرورش می‌دهیم، اما هیچ دانشگاهی نمی‌تواند حکمران خوب پرورش بدهد